

بررسی عوامل تنزل اقتصادی ایران

در عصر شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸ ه.ق.)

دکتر جهانبخش ثواقب

عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان

چکیده

دوره چهارده ساله سلطنت شاه صفی صفوی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه.ق.) در مقایسه با برهه پیش از خود - یعنی دوره زمامداری شاه عباس اول - با نتایج مطلوبی همراه نبود و منحنی قدرت صفویه در این عصر، روندی نزولی به خود دید. زمامداری شاه صفی، به ویژه در زمینه اقتصادی، با کاهش تولیدات کشاورزی و آشفتگی وضعیت تجارت و در نتیجه، ضعف توان اقتصادی همراه بود. شکوفایی و رونق اقتصادی ایران در طی زمامداری شاه عباس اول که بر اثر اقدامات و اصلاحات گسترده او به ویژه در زمینه اقتصاد و رشد و توسعه تجارت، خاصه تجارت ابریشم، پدید آمد، در دوره جانشین او، شاه صفی، کاستی هایی به خود گرفت و در برخی جنبه ها دچار تزلزل و نقصان شد.

در این مقاله، ضمن تبیین اوضاع اقتصادی ایران در عصر شاه‌صفی، آن دسته از سیاست‌های وی که در تنزل اقتصادی این دوره مؤثر بوده، بررسی شده است.

مقدمه: اوضاع اقتصادی

پس از مرگ شاه عباس اول، حکومت مرکزی رو به ضعف گذاشت. این ضعف نه تنها در زمینه سیاسی و نظامی، بلکه در وضعیت اقتصادی کشور نیز آشکار شد. بروز قیام‌هایی در داخل و تهاجم همسایگان (عثمانیان و اوزبکان) به سرحدات کشور و وقوع درگیری‌های نظامی، از پیامدهای زمامداری شاه‌صفی در تحولات سیاسی عصر صفویه بود.

در ایام این پادشاه، در مقایسه با رشد اقتصادی کشور در عصر شاه عباس اول، از این شکوفایی به‌تناسب کاسته شد. مناسبات ارضی موجود همراه با سیاست‌های شاه‌صفی در بروز این وضعیت جدید در اوضاع اقتصادی مؤثر بود.

در نظام ارضی موجود که کشاورزی یکی از ارکان مهم آن را تشکیل می‌داد، کشاورزان از داشتن زمین محروم بودند. زمین‌های کشاورزی در اختیار شاه و مالکان بزرگ و حکام محلی قرار داشت و بخشی از زمین‌ها نیز به‌عنوان تیول و یورت و سیورغال، در دست بزرگان ایلات، رجال نظامی، حکام و روحانیون بود. کشاورزان که تولیدکنندگان اصلی محصولات بودند، ناگزیر می‌شدند از زمین‌های اجاره‌ای استفاده کنند و به پرداخت بهره مالکانه براساس قاعده تسهیم بین رعیت و مالک مجبور می‌شدند. از آنجا که در حاکمیت نظام بزرگ مالکی، رعایا امنیت حقوقی و قضایی ندارند و فاقد سرمایه و امکانات لازم برای تولید هستند، بهره اصلی را مالکان و یا شاه (توسط وزرا و ناظران خویش در زمین‌های خاصه که به اجاره داده شده

بود) می‌بردند و تولیدکنندگان متحمل فشار مالیاتی و بهره‌مالکانه و انواع کتک‌کاری و ستم‌ها می‌شدند.

این وضعیت، به نارضایتی و عصیان مردم منجر می‌شد و در نتیجه شورش‌هایی در گوشه و کنار پدید می‌آمد که مردم ناراضی در آن حضور می‌یافتند. این شورش‌ها به نوبه خود بر روند تولید و ضعف توان اقتصادی تأثیر می‌گذاشت. خسارات و خرابی‌های به‌بارآمده در یک ایالت بر اثر شورش، به اضافه درگیری‌های متعدد نظامی شاه‌صفی با همسایگان در ایالات غربی و شمال شرقی کشور، تعطیلی کار و تولید، سرکوب مردم (شورش‌های) توسط قوای دولتی و تحمیل جریمه و تاوان بر آنان و محرومیت‌های دیگری که متعاقب یک شورش اعمال می‌شد و گاه تحمیل مالیات اضافی، موجب این تنزل می‌شد.

بخشی از این وضعیت اقتصادی حتی در عصر شکوفایی آن در سلطنت شاه عباس اول، به ساختار نظام اقتصادی مربوط می‌شود که همچنان نظام سنتی تولیدی باقی ماند و با توجه به تحولات و پیشرفت‌هایی که در اروپا حاصل شده بود، در ایران همچنان عقب‌ماندگی اقتصادی در زمینه‌های تکنیک و فناوری تولیدی وجود داشت. در زمینه صنعت و معادن نیز پیشرفتی حاصل نشد. کارگاه‌های تولیدی و صنایع بومی، با ماشین‌ها و صنایع جدید اروپا قابل مقایسه نبود. در واقع، سرمایه‌داری صنعتی در ایران عصر صفویه رونقی پیدا نکرد؛ بلکه همان نظام سنتی بزرگ‌مالکی مبتنی بر زمین (کشاورزی) با شیوه‌های معمول آن حاکم بود.

اساس این شیوه تولید در بخش دیم بر آب باران متکی بود و در بخش آبی نیازمند یک شیوه منظم صحیح آبیاری و سدسازی بود که در این زمان از آن نظام پیشرفته آبیاری (استفاده از چاه‌ها و قنوات) غفلت شد. حتی شاه‌صفی برنامه

بلندپروازانه شاه‌عباس مبنی بر انحراف آب کوه‌رنگ به طرف زاینده‌رود از طریق حفر تونل کوه‌رنگ را که به‌منظور آبیاری جلگه اصفهان صورت گرفت، به بهانه آنکه این طرح فشار مالی بر مردم وارد می‌سازد، موقوف کرد. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۹؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۴۸؛ اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۳)^(۱)

علی‌رغم اینکه سیاحان اروپایی از وجود نوعی نظام صنفی معمول در دوره صفویه صحبت کرده‌اند و در برخی زمینه‌های صنعتگری مثل قالبیافی و نساجی رشد چشمگیری حاصل شد و حتی از وجود سی‌و‌دو کارگاه در بیوتات (تأسیسات) سلطنتی نام برده شده است که در آنها حدود پنج هزار کارگر حقوق‌بگیر مشغول به کار بودند، و مخارج سالانه کارگاه‌ها بالغ بر پنج میلیون اکو (معادل تقریباً ۳۵۰۰۰۰ تومان) بود (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۸، ص ۳۶۲ و ۳۶۳)^(۲)، در این دوره هیچ نوع پیشرفت تکنیکی حاصل نشد و کشور فاقد صنایع ناشی از سرمایه‌داری و کارخانجات بزرگ بود. شاهان صفوی، به نقاشان، ساعت‌سازان، و مهندسان اروپایی نیاز داشتند^(۳) و برخی از ضروریات و اشیای تجملی خود را ناچار در کارگاه‌ها یا بیوتات سلطنتی که جزء خاصه به‌شمار می‌آمد، تدارک می‌دیدند. شیوه‌های جدید شیشه‌گری از ایتالیا وارد شد. شاه‌عباس سیصد نفر از سفالگران چینی را برای تعلیم ایرانیان دعوت کرد که به‌نظر می‌رسد به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای منجر شد (ولف^۱، ۱۹۶۰: ۱۴۹)^(۴)؛ عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۴) ولی استخدام ساعت‌سازان انگلیسی و سویسی توسط شاه نتیجه‌ای دربر نداشت.^(۵)

شاه‌صفی در نامه‌ای که برای چارلز اول — پادشاه انگلستان — نوشته، از او درخواست کرده که «چند نفر استاد صاحب وقوف که یک نفر میناکار و یک نفر

1. Wulff, Hans

وقت(۹) و ساعت‌ساز و یک نفر الماس‌تراش و یک نفر زرگر اعلی و یک نفر تفنگ‌ساز و یک نفر نقاش بالادست و یک نفر توپچی آتشبار^(۶) برای او اعزام کند که در سرکار خاصه شریفه شاه به آنان نیاز است. او به «ماندلسلو» — یکی از همراهان هیئت دوک‌هولشتاین — اصرار کرد که در خدمت او بماند، لیکن وی نپذیرفت (والسر، ۱۳۶۴: ۵۸)، اگرچه «شتادتالر» — ساعت‌ساز سویسی — را که پنج سال در خدمت او بود، به‌علت ارتکاب قتلی به اعدام محکوم کرد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۶۶ - ۵۶۳).

این‌گونه اقدامات، تحولی را در ایجاد یک نظام صنعتی و پدیدآمدن سرمایه‌داری صنعتی در کشور به‌بار نیاورد و یک برنامه‌ریزی اساسی برای ایجاد یک تحول شگرف اقتصادی در کشور به‌کار بسته نشد؛ درحالی‌که اروپا در آن زمان با خروج از قرون وسطی و گذر از رنسانس در مسیر ترقی و پیشرفت و تحولات اساسی پیش می‌رفت.

این عقب‌ماندگی صنعتی، توجه شاردن را جلب کرد؛ و او در دوره شاه عباس دوم می‌نویسد که «در ایران کسی پیدا نمی‌شود که بتواند ساعتی را تعمیر کند.» او از شکست برنامه‌اش برای ایجاد چاپخانه بحث کرده، از فقدان ماشین کاغذسازی صحبت به‌میان آورده و درباره پیشه‌وران ایران به قضاوت نشسته است که «ضعیف و تنبل» هستند و هیچ نوع «اشتیاقی به اختراعات و اکتشافات جدید نشان نمی‌دهند.» (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۵، ص ۸۹-۸۹).

منشی هیئت هولشتاین در دربار شاه‌صفی، اشاره کرده است «که در ایران چاپخانه وجود ندارد و ایرانی‌ها از صنعت چاپ بدون اطلاع‌اند؛ از این رو، قیمت کتاب در

این کشور تقریباً ده تا ۱۵ برابر آلمان است و کتاب‌ها را بیشتر خطی می‌نویسند و می‌فروشند.» (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۹).

در زمینه کشاورزی هم حتی به کشت برخی از محصولات متنوع مانند ابریشم، پنبه، خشخاش، توتون، و درختان متعدد میوه^(۷)، به حد کافی توجه نشد و برای بیرون آوردن زمین‌ها از دست مالکان بزرگ و تیولداران و واگذار کردن آنها به کشاورزان — در واقع، نوعی اصلاحات ارضی — اقدامی صورت نگرفت؛ بلکه زمین‌های زیرکشت همچنان در اختیار خانواده سلطنتی و یا صاحبان تیول و مالکان عمده باقی ماند.

حمل و نقل محصولات نیز با همان روش سنتی کاروانی و با حیوانات بارکش صورت می‌گرفت و حتی در دریاها کشتی لازم برای حمل کالاها را نداشتند. ضعف نیروی دریایی و کشتیرانی ایرانیان در این دوره، یکی از عواملی است که بر تجارت ایران، به خصوص حمل ابریشم، تأثیر منفی داشت و هزینه حمل آن را از طریق دریا توسط خارجیان بالا می‌برد و یا در انتقال آن مشکلاتی ایجاد می‌کرد.

سیاحان خارجی به این مسئله توجه کرده و نوشته‌اند که اگر ایرانیان تجربیاتی در دریانوردی داشتند، با مسافرت‌های دریایی می‌توانستند درآمد سرشار و هنگفتی از تجارت خود به دست آورند؛ ولی آنان فاقد کشتی تجارتي و در عین حال مهارت دریانوردی هستند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۹؛ شاردن، ۱۳۴۵: ج ۸، ص ۲۲۸-۲۲۶). این عامل، صفویان را هر چه بیشتر به مسیرهای تجارتي از خاک عثمانی و نیز کشتی‌های تجارتي بیگانه وابسته می‌کرد.

مینورسکی حتی در زمینه تجارت ایران در این دوره، ضمن اینکه بازرگانان را طبقه ثروتمند و منفعت‌بر به‌شمار می‌آورد که با استناد به قول شاردن، بعضی از آنان

در سوئد و چین نماینده داشتند، معتقد است با وجود این به‌طور کلی نمی‌توان گفت که تجارت ایران توسعه و رواجی داشته است. استخراج معادن هنوز توسعه نیافته بود و کالای صادراتی ثابت و دائم (براساس نقل شاردن)، عبارت بود از ابریشم و پارچه‌های زربفت و قالی و برخی احجار کریمه (فیروزه) و پشم شتر و توتون و خشکبار و غیره. (مینورسکی، ۱۳۷۰: ۳۱-۳۰؛ سخنان شاردن در شاردن، ۱۳۴۵: ج ۴، ص ۱۶۶ و ۳۷۰)^(۷)

در مورد برخی از این اقلام، به‌ویژه ابریشم، بعدها صفویان حتی نتوانستند تعهدات خود را در زمینه تهیه ابریشم مورد نیاز کمپانی‌ها به انجام برسانند؛ و یا اگر ابریشم تحویل می‌دادند، جنس آن به‌اندازه‌ای نامرغوب بود که آن را به مصرف تهیه طناب کشتی یا افسار اسب می‌رسانیدند (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۷)؛ چنان‌که سانسون کشیش که در زمان شاه سلیمان در ایران بوده است، می‌نویسد:

هلندی‌ها از بدی جنس ابریشمی که از انبار شاه تحویل می‌گرفتند، مکرر شکایت می‌کردند. آنان طبق قراردادی که با شاه ایران منعقد ساخته بودند، متعهد شده بودند هر سال سیصد بار ابریشم از شاه خریداری کنند. پس از آنکه هلندی‌ها از شکایت متعدد و مکرر خود آن‌طور که انتظار داشتند، نتیجه نگرفتند — یعنی کسی به شکایت آنان اعتنا نکرد — چهار کشتی جنگی به آب‌های خلیج فارس فرستادند و بندرعباس را به‌توپ بستند و جزیره قشم را تصرف کردند... (همان، ص ۱۸۸-۱۸۶)

صنعت نساجی ایران و پارچه‌های اعلی و نفیس آن هم به‌تدریج در برابر پارچه‌های تولیدی کارخانه‌های اروپاییان که به‌وفور وارد بازار ایران شد، نفاست و اهمیت خود را ازدست دادند و بسیاری از رجال و بزرگان و حتی مردم عادی خریدار این منسوجات خارجی شدند و از طرفی با عمل‌آمدن پارچه‌های گوناگون در خود اروپا، اروپاییان از خرید پارچه‌های ایرانی بی‌نیاز شدند.

اولناریوس در ذکر محصولات وارداتی از کشورهای اروپایی به ایران چون قلع و مس، از پارچه‌های انگلیسی، فرانسوی و هلندی یاد می‌کند و می‌گوید «چون ایرانیان در تولید پارچه‌های نخی و پشمی مهارتی ندارند، از این پارچه‌های خارجی استقبال شایانی می‌نمایند و هر متر پارچه خوب در حدود ۱۶ تا ۲۴ تالر (۴۸ تا ۷۲ مارک) در اصفهان به فروش می‌رسد» (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۹).

تاورنیه — تاجر فرانسوی — نیز ضمن اشاره به کاهش میزان ابریشم صادراتی به خارج از کشور نسبت به سابق و مشکلات کمپانی‌های خارجی برای تهیه ابریشم مورد نیاز در ایران، درباره وضعیت نساجی می‌نویسد:

سابق بر این، هر سال مقدار گزافی پارچه زری و مخمل و تافته ایرانی به اروپا حمل می‌شد و مخصوصاً قسمت عمده مخمل ایران به مسکوی و لهستان حمل می‌شد. اما امروز از همه اقسامش در اروپا به عمل می‌آورند و به همان خوبی و خیلی هم ارزان‌تر. هر سال مقدار زیادی ابریشم نبافته هم از ایران به خاک عثمانی، لهستان و مسکوی حمل می‌شود که در آنجا به مصرف قلابدوزی می‌رسد، زیرا که رنگ‌های آنها خیلی تند است و زن‌های آن ممالک همه شغلشان قلابدوزی است. (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۸۹۱-۸۹۲)^(۸)

به تدریج، کاهش صدور محصول ابریشم، موجب شد که ابریشم در مصارف داخلی منحصر شود. ابریشم‌ها در کارگاه‌های نساجی که در اصفهان و کاشان و تبریز و مشهد دایر بود، به مصرف می‌رسید، اما محصول این کارخانه‌ها که در آنها زربفت‌های بسیار فاخر و زیبا تهیه می‌شد، فقط به مصرف مردم کشور در داخل می‌رسید، زیرا پادشاه گورکانیان برای اینکه از فروش زربفت ایران در سرزمین‌های هند جلوگیری کند، قدغن کرده بود رعایای او زری بپوشند. ترک‌ها و سایر کشورهای همسایه نیز هرگز زری و پارچه‌هایی که در آنها طلا و نقره به کار رفته

باشد، استعمال نمی‌کردند. به این ترتیب، کارگاه‌های زری‌بافی ایران فقط برای خود کشور کار می‌کرد (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۹۱). این امر، تأثیر منفی خود را بر محصول ابریشم نیز به‌جا گذاشت، طوری که پرورش ابریشم و نوغانداری در کشور، به‌ویژه گیلان، تقلیل یافت.

شاردن در سفر آخری که به ایران آمده است، با اظهار تأسف از وضع گذشته ایران و تفاوت اوضاع اقتصادی فعلی با دوره‌های پیش می‌نویسد:

من در ۱۶۵۶ م. (۱۰۶۶ هـ. ق.) برای نخستین بار در زمان شاه عباس ثانی وارد ایران شدم و آخرین بار در ۱۶۷۷ م. (۱۰۸۸ هـ. ق.) در عهد شاه‌سلیمان — فرزند وی — از این کشور خارج شدم. فقط در فاصله کوتاه ۱۲ ساله از آن زمان تا این دوران، ثروت مملکت چنان می‌نمود که یک نیمه تقلیل یافته است؛ حتی مسکوکات نیز خراب شده بود. بزرگان و رجال نامدار برای تحصیل ثروت و مکنت، پوست مردم را در سراسر کشور می‌کنند... انواع حقه و حيله در تجارت رونق یافته بود. (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۴، ص ۳۹)

در نتیجه تقلیل حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروانی، عواید گمرکی و درآمد محصول ابریشم کاهش یافت. عایدات گمرکات بندرعباس که در زمان شاه عباس ثانی ۱۱۰۰۹۹۹ لیور (در حدود ۳۴۰۰ تومان) بود، در زمان شاه‌سلیمان به ۴ یا ۵ میلیون لیور (در حدود ۱۰۰۰ تومان) تنزل کرد و تا سال ۱۶۷۴ م. دولت درصدد افزایش درآمد آنجا نیفتاد. (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۳۲۴)

این تنزل عایدات تاحدی به این امر مربوط می‌شد که ایرانیان در تقسیم عایدات گمرکات بندرعباس زیاد دقیق نبودند. اگرچه عایدات گمرک مبلغی مابین ۱۰,۰۰۰ و ۲۲۰,۰۰۰ تومان در سال بود، کمپانی هند شرقی سالانه حداکثر ۱۰۰۰ تومان پرداخت می‌کرد^(۹)؛ و در سال‌های نامساعد از پرداخت این مبلغ هم خودداری می‌کردند.

مورخان شوروی در مجموع با تکیه بر میزان درآمد سالیانه دولت صفوی در دوره‌های مختلف و با مقایسه ایران با کشورهای فرانسه و انگلستان آن زمان نتیجه می‌گیرند که در قرن یازده هجری (هفده میلادی)، ایران از نظر ترقی اقتصادی بسیار از فرانسه و انگلستان عقب بوده است (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۴۵: ۵۸۶)^(۱۰). آنان بر این عقیده‌اند که ایران حتی در دهه‌های اول این قرن — که مصادف با دوره شکوفایی اقتصادی ایران است — به‌طور کلی نتوانست به سطحی نظیر سطح اقتصادی دوره قبل از مغول برسد (همان، ص ۵۳۵).

اگرچه شاردن با توجه به راه‌های درآمد شاه و ثروتی که از راه مصادره روز به روز بر دارایی کلان خود می‌افزاید، اظهار می‌دارد «ثروت و دارایی شاه ایران بی‌اندازه است، این امر ناشی از آن است که این شاه یک‌بیستم آنچه را که در خزانه خود دارد، خرج نمی‌کند. شاه مخازنی پر از این اشیا دارد؛ زیرا چون املاک خود را اجاره نمی‌دهد و ابریشمی را که به‌عنوان سهم خود دریافت می‌دارد، به کارکنانش می‌دهد تا با آن کار کنند، مخازن وی همواره مشحون از این‌گونه کالاها است.» (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۹۳-۲۹۴).

شاردن با این استدلال، شاه ایران را ثروتمندترین سلاطین جهان می‌داند به‌طوری‌که به‌تنهایی به‌اندازه بقیه افراد کشور خود درآمد دارد. البته ثروتمند شدن شاهان اواخر صفوی، به قیمت بدبختی و فلاکت کشاورزان در روستاها و مردم شهرها تمام می‌شد که فشار مالیاتی بر آنها سنگینی می‌کرد. نابسامانی‌ها، سختگیری‌ها و فشارهای این سلاطین، موجب کاهش درآمد عمومی و تضعیف امور کشاورزی و بازرگانی شد آن‌چنان که نه تنها ثروت خود شاه سال به سال — با آن همه فشار بر مردم — کاهش یافت، بلکه در تولید و تجارت محصولات، از جمله ابریشم، کاهش

قابل ملاحظه‌ای رخ داد تا آن حد که بازرگانان و شرکت‌های خارجی نیز در معاملات ابریشم با ایران متضرر می‌شدند و چندان رغبتی به آن نشان نمی‌دادند. گذشته از ساختار نظام اقتصادی، سیاست شاه‌صفی نیز در بروز وضعیت اقتصادی زمان خود مؤثر بوده است؛ چرا که در نظام صفویه، شاه محور همه کارها بود و اداره امور براساس «محوریت» شاه جریان داشت، لذا شخصیت، منش، سیاست‌ها و شیوه زمامداری شاه در ترقی یا تنزل کشور در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی مؤثر بود.

تأثیر سیاست‌های شاه‌صفی در اوضاع اقتصادی

در بررسی وضعیت اقتصادی عصر شاه‌صفی و تأثیر سیاست‌های او در بروز نوسانات اقتصادی، محورهایی را می‌توان مطرح کرد که با آنها موضوع بهتر تبیین می‌شود.

۱. سیاست تبدیل املاک ممالک به خاصه^(۱۱)

یکی از سیاست‌های شاه‌صفی که در تنزل اقتصادی عصر او تأثیر گذاشت، افزایش زمین‌های خاصه به‌ضرر املاک ممالک (دولتی) بود. این سیاست از زمان شاه عباس اول به‌عنوان یکی از راه‌حل‌های او در اقدامات اصلاحی‌اش در زمینه ایجاد قشون جدید و تغییر قدرت حکام قزلباش در ایالات صورت گرفته بود. در زمان شاه عباس در مبانی قدرت صفویه تغییراتی پدید آمد. او دیگر مانند شاهان پیشین، بر قوای عشیرتی و ایلی اتکا نمی‌کرد؛ بلکه قوای جدیدی را که از عناصر غیرایلی فراهم کرده

بود، پشتیبان خود ساخته بود و آنها عبارت بودند از گرجیان و ارمنی‌هایی که اسلام آورده بودند.^(۱۲)

ایجاد همین قوای جدید که مستقیماً به شاه اتکا داشتند، این مسئله را به وجود آورد که چگونه باید مزد آنان پرداخته شود. راه‌حلی که یافتند، همان بود که سلاطین سلف از آن پیروی کرده بودند بدین ترتیب که قرار شد قشون از سپاهیان منظمی تشکیل شود و شاه از آنان نگهداری کند و در ولایات نیز قوای چریک به وجود آید و برای پرداخت مزد همه سپاهیان، املاک خاصه را به تیول دهند. هر یک از افراد چریک ولایات باید پس از احضار شدن به فاصله دوازده ساعت خود را معرفی می‌کرد و هر سال در سانی که در برابر نماینده دربار یا در برابر حاکم صورت می‌گرفت، شرکت می‌جست (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۸، ص ۲۱۹-۲۱۸). در مورد قشون ثابت، هر یک از تیول‌ها را به چند دسته از سپاهیان می‌دادند نه به هر یک از افراد؛ و این تدبیر برای آن بود که افراد تیول‌دار در امر وصول مالیات دچار اشکال نشوند. در بعضی موارد، سپاهیان حقوق خود را مستقیماً از محل تیول می‌گرفتند و در پاره‌ای موارد از خزانه مملکت (← همان، ص ۲۲۳).

هر قدر عده سپاهیان که در زیر فرمان مستقیم شاه بودند از عده سپاهیان که حکام ولایات هر یک به سهم خود باید آماده می‌کردند، بیشتر می‌شد، ناگزیر برای پرداخت مزد سپاهیان باید بر مساحت زمین‌هایی که در تصرف مستقیم شاه بود، افزوده می‌شد.

گذشته از تیول‌های لشکری، بعضی از املاک خاصه را موقتاً یا مؤبداً به مأموران حکومت و دیگران به تیول می‌دادند و بعضی دیگر را تحت اداره و اختیار ممیز می‌نهادند تا او از طرف شاه مالیات آنها را وصول کند.^(۱۳)

قبل از شاه عباس اول، سپاهیان قزلباش تقریباً بخش اعظم نیروهای در دسترس را تشکیل می‌دادند. حکومت ولایات مختلف به‌عنوان تیول به سران قزلباش اختصاص می‌یافت. حاکم هر ولایت مجاز بود بخش اعظم عایدات آن ولایت را مصرف کند با این شرط که تعداد معینی سپاهی نگهداری و در موقع لزوم به دستور شاه اعزام دارد. ولایاتی که به این ترتیب سازمان یافته بودند، ممالک خوانده می‌شدند. تنها بخش کوچکی از عایدات چنین ولایاتی، آن هم اغلب به‌صورت هدایا و دیون، به شاه پرداخت می‌شد (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۲-۱۷۱). بنابراین، میزان نقدینگی خزانه سلطنتی کم بود و برای پرداخت مواجب یک ارتش دائمی ۴۰۰۰۰ نفره^(۱۴) (ارتش جدیدی که شاه عباس ایجاد کرد)، منبع درآمد مناسبی به‌شمار نمی‌رفت. املاک خاصه، منبع درآمد عمده شاه بود و عایدات این املاک را مباشران و پیشکاران شاه جمع‌آوری می‌کردند (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۲ و ۱۸۸؛ کمپفر، ۱۳۶۵: ۱۶۱).

راه‌حلی که شاه عباس برای مشکل پرداخت مواجب افراد ارتش جدید پیش گرفت، تبدیل املاک ممالک به خاصه بود. املاک خاصه را یک ممیز یا ناظر شاه اداره می‌کرد و این مقامات اغلب از میان غلامان انتخاب می‌شدند. بدین سان، این سیاست در عین حال که تعداد حکام قدرتمند قزلباش در ولایات را که هر یک در حوزه حکومتشان سلطانی محسوب می‌شدند، کاهش داد، بر اعتبار غلامان افزود. این سیاست در کوتاه‌مدت مشکلات شاه‌عباس را حل کرد؛ لیکن پیامدهای ناگواری را نیز به‌دنبال داشت.

گرچه شاردن می‌نویسد که تا زمان قبل از شاه‌صفی، امتیاز میان ولایات و املاک خاصه معلوم نبود (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۲)، چنین می‌نماید که در واقع میان املاک

دیوانی (دولتی) و املاک خاصه بعضی امتیازات کلی وجود داشته منتهی این امتیاز در زمان شاه‌صفی بارزتر شده است.

در زمان سلطنت شاه‌صفی، سیاست تبدیل ولایات ممالک به خاصه — که شاه عباس اول آغاز کرده بود — توسعه یافت. وزیر شاه‌صفی، ساروتقی، به وی پیشنهاد کرد که سیاست نصب حکام در ولایات را رها کند زیرا این کار باعث می‌شد حکومت مرکزی نتواند در کار ایشان نظارت کند. وی استدلالی را پیش کشید که به نظر شاه جالب آمد. او گفت اکنون که دولت صفوی از جانب دشمنان خارجی کمابیش آسوده‌خاطر است و شاه جنگی در پیش ندارد و اندیشه آن را نیز در سر نمی‌پروراند، دلیلی ندارد که اجازه دهیم بخش بزرگی از کشور در دست حکام قزلباش که عایدات ناچیزی به خزانه سلطنتی می‌دهند، باقی بماند؛ چه، هر یک از اینان درباری دارد با همان عده نفرات دربار یک شاه. شاه این پیشنهاد را پذیرفت. از آنجا که از یک سو حکومت ایالات ایران در وسعت و ثروت عمده‌ترین قسمت کشور به‌شمار می‌رفت و از سوی دیگر نگاهداری قشون که تقریباً در قلب دولت قرار داشت، کمتر ضروری بود، این سرزمین‌ها را تقریباً برای شاه مصادره کردند و اداره آنها را به ناظرها دادند. با این اقدام، درآمد خزانه شاه بیش از هشت میلیون افزایش یافت. (همان، ص ۱۷۲)

در پی این سیاست، اداره امور فارس که از نظر وسعت و ثروت یکی از ایالات مهم ایران به‌شمار می‌رفت اما به سبب سرحدی نبودن به قوای نظامی کمتری احتیاج داشت، دوباره برعهده حکومت مرکزی گذاشته شد و این ایالت، با خاصه‌شدن آن، تحت اداره مستقیم ناظری از جانب شاه درآمد.^(۱۵)

این سیاست در زمان جانشین شاه صفی، یعنی شاه عباس دوم، تشدید شد و در زمان او کلیه نواحی قزوین، گیلان، مازندران، یزد، کرمان، خراسان و آذربایجان تحت اداره مقام سلطنت درآمد، جز در مواقع جنگ که حکام قزلباش مجدداً منصوب می شدند (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۳)^(۱۶). واضح است که این، تدبیر رضایت بخشی نبود؛ زیرا زیرساخت اداری این دو نظام حکومتی متفاوت بود و امکان نداشت که یک شبه از یکی به دیگری روی آورد.

درباره ایالات خاصه در دوره شاه صفی، اطلاعات متون دقیق و گویا نیست؛ با این حال، با استفاده از منابع مربوط به عصر شاه عباس و پس از آن می توان خاصه بودن برخی نواحی را مشخص کرد که غالباً از همان زمان شاه عباس به خاصه تبدیل شده و برخی حتی قبل از وی جزء ایالات خاصه بوده اند و در دوره شاه صفی و بعد از او نیز برقرار مانده اند.

در دوره شاه صفی، ایالات زیر خاصه بوده اند:

قزوین، ساوجبلاغ، کاشان، اصفهان، یزد، قم، مازندران، گیلان (رشت و لاهیجان)، فارس (شیراز و مناطقی چون جهرم و داراب) از ۱۰۴۲ هـ. ق. (پس از قتل امامقلی خان، بیگلربیگی فارس) و لار از ۱۰۴۵ هـ. ق. و پس از آن.

شاه با تعیین وزیر یا اعزام داروغه، اداره این ایالات را برعهده آنان می گذاشت. این سیاست، پیامدهای گوناگونی داشت که از آن جمله، افزایش فشار مالیاتی و کاهش کیفیت اداره این ولایات بود؛ زیرا دررویه سابق مبنی بر وجود حکام قزلباش در ولایات، منافع شخصی حکام، منافی ارباب و تعدی بود، چه، اگر آنان می کوشیدند مبالغ ناحقی را به عنوان مالیات و دیگر عوارض به طرق مختلف وصول کنند، اقتصاد ولایت صدمه می دید و در نتیجه بازده کاهش می یافت و از این رو،

حکام بیشتر به عمران و آبادی ولایات توجه می‌کردند و رفاه عامه و تولیدکنندگان را نیز در این خصوص در نظر داشتند. اما در ولایات خاصه، ناظر شاه تنها یک دلبستگی داشت و آن اینکه با تحویل مبلغی هر چه بیشتر از مالیات ارزیابی شده، شغل خود را حفظ کند. از آنجا که او هیچ منافعی در ولایت مورد نظر نداشت، اهمیتی نمی‌داد که فشار مالیاتی موجب تنزل سطح زندگی آن ولایت شود.

به همین دلیل، مردم به این روش و حکومت ناظران اعتراض داشتند و معتقد بودند که این کار مانع از گردش پول می‌شود و تنها شاه را توانگر می‌کند و مایهٔ ستمکاری عمال حکومت و ضعف لشکر می‌شود؛ همچنین، مانع از آن می‌شود که سرباز خوب پرورش یابد و بنابراین، دیگر آن‌قدر شخصیت‌های لایق وجود نداشته باشد که در میان آنان به هنگام ضرورت فرماندهان دلیر و مطلع از اصول نظامی یافت شود. آنها ناظران را به‌مثابهٔ زالوهای سیری‌ناپذیری تلقی می‌کردند که خون رعیت را برای پرکردن خزانهٔ شاه و جیب خود می‌مکند و دوران حکومت آنها را دورهٔ سیاه و فلاکت مردم عنوان می‌کردند.^(۱۷)

شاردن در بررسی این مسئله که ظلم حکام ولایات از خود مباشران و ناظران املاک خاصه کمتر بود و مردم از حکومت آنان بیشتر از حکومت ناظران راضی بودند، چند نکته را ذکر کرده است:

اول اینکه آبادی ولایت به‌نفع حاکم تمام می‌شد؛ زیرا در واقع ولایت تحت حکومت او قلمرو شخص او به‌شمار می‌رفت، حال آنکه سود مباشر در این بود که به بهانهٔ گرفتن مال بیشتر برای شاه، تا آنجا که می‌توانست، مردم را بدو شد.

دوم اینکه حاکم برخلاف مباشر، آن همه هدایا به دربار نمی‌فرستاد یا هر سال به‌جهت خوش‌خدمتی بر مقدار مبلغ سالیانه‌ای که برای شاه می‌فرستاد، نمی‌افزود.

سوم اینکه اگر قرار بود حاکم و مباشر از مردم اخاذی کند، شاه این کار را بیشتر از مباشر تحمل می‌کرد؛ زیرا خزانه شاهی از مالی که حاکم به زور می‌گرفت، صرفه‌ای نمی‌برد. بنابراین، به شکایاتی که علیه حاکم می‌شد، زودتر ترتیب اثر داده می‌شد تا شکایات و اعتراض‌هایی که علیه ناظر می‌شد (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۹۲)^(۱۸). بسا اوقات این شکایات نادیده گرفته می‌شد و این امر به اجحافات بر مردم از ناحیه آنها می‌افزود.

نارضایتی به این شیوه اداره ایالات و در واکنش به فشارها و تحمیلات عمال حکومت بود که در همان آغاز حکومت شاه‌صفی، قیام گسترده‌ای در گیلان پدید آمد (قیام غریب‌شاه گیلانی). اجحافات دولت در امر انحصار ابریشم و تجارت کالاها، سختگیری و فشار به رعایا برای دریافت ابریشم آنان به قیمت تقریباً رایگان و انبار کردن در انبارها و سپس فروش به چندین برابر، در گیلان که سرزمین خاصه بود، ضمن دلسرد کردن کشاورزان در امر تولید، نارضایتی و خشم آنان را نیز موجب می‌شد؛ به طوری که در آغاز زمامداری شاه‌صفی، عده‌ای از امرای محلی گیلان و روستاییان لشته نشا و طالش از موقعیتی که با مرگ شاه‌عباس پدید آمده بود، استفاده کردند و سر به شورش برداشتند و با تصرف شهرهای رشت، فومن و لاهیجان شروع به غارت اموال شاه و انبارهای ابریشم کردند. تعداد زیاد نیروهایی که در این شورش شرکت داشتند، نشان می‌دهد که فشار مالیاتی شاه بر مردم تا چه حد بود و اینکه قشر وسیعی از روستاییان، به‌خصوص در ناحیه شمال، از سختگیری‌های شاه ناراضی بودند، زیرا گیلان پس از عصیان احمدخان گیلانی (۱۰۰۱ هـ. ق.)، در زمان شاه‌عباس جزو املاک خاصه شاهی شده و فشار بار مالیات‌ها بر مردم از جاهای دیگر

بیشتر بود. مضافاً اینکه گیلان یکی از بهترین مناطق ابریشم‌خیز این دوره بود و شاه، ابریشم این ناحیه را به ارزانی وصول می‌کرد.

در طی این جریان، شورشیان در رشت، انبارهای دولتی را شکستند و ۲۰۰ خروار (برابر با ۵۹ هزار کیلوگرم) ابریشم خام را که مأموران شاه‌عباس آن را به‌عنوان مالیات از ابریشم‌کاران گرفته بودند، مصادره و تقسیم کردند.^(۱۹)

این شورش نشان می‌دهد که تولیدکنندگان ابریشم از اجحافات شاه و دولت و به‌زور خریدن ابریشم ارزان هرگز رضایت نداشتند و خواستار رهایی از فشار مالیاتی و انحصار شاه بر ابریشم بودند. از بین رفتن تعداد زیادی از مردم لاهیجان و روستاهای اطراف در این شورش، بر میزان تولید ابریشم و سایر محصولات آن ناحیه تأثیر گذاشت. پس از فروخوابیدن آن نیز مأموران شاهی کوشیدند خسارت وارده بر انبارهای شاهی را جبران کنند؛ لذا از کسانی که در غارت انبارها مظنون بودند، به زور شکنجه پول می‌گرفتند.

شورش درویش‌رضا در قزوین و جمع‌شدن کثیری از مردم ساده به‌گرد او نیز نشان می‌دهد که مردم از مناسبات ارضی موجود (به‌ویژه در قزوین که خاصه بود) ناراضی بودند. از آنجا که درویش خود را به‌عنوان مهدی موعود و منجی مردم معرفی و آنان را به رسیدن به یک نظام مبتنی بر عدالت دعوت می‌کرد، آنان نجات خویش را در دعوت او جست‌وجو می‌کردند و دست به شورش زدند^(۲۰)؛ و چون این‌گونه شورش‌ها در اصل در جنبش نقطویان ریشه داشت، بر نوعی از مساوات و اشتراک در زمین قائل بودند و این امر رعایای محروم از زمین و مالکیت را ترغیب می‌کرد که برضد نظام حاکم بشورند و شورش‌هایی این‌چنین، به‌شکل یک حرکت اجتماعی علیه دولت صفوی بروز می‌کرد.

سیاست تبدیل املاک ممالک به خاصه در زمان شاه‌صفی و به‌ویژه در زمان عباس دوم — جانشین او — همچنان موجب تضعیف کشور از نظر نظامی شد. این واقعیت که حکام قزلباش در مواقع بحرانی، مجدداً در ولایات مرزی منصوب می‌شدند^(۲۱)، خود اعتراف به این است که آنان بهتر می‌توانستند از این ولایات دفاع کنند. امیر قزلباشی که یک ولایت به‌عنوان تیول به وی اختصاص داده می‌شد، احتمالاً در دفاع از آن ولایت، بیشتر از یک مأمور منصوب دولت که هیچ تعهد درازمدتی در منطقه نداشت، نفع می‌برد. نکتهٔ دیگر آنکه غلامان سپاهی اگرچه در لشکرکشی علیه عثمانیان و سایرین خوب عمل می‌کردند و هرچند که بعضی فرماندهان نظامی برجسته از میانشان پیدا شد، در تحلیل نهایی فاقد آن شور مقاومت‌ناپذیر جنگندگی بودند که مبتنی بر روحیهٔ جمعی قوی قبیله‌ای است. بنابراین، سیاست تبدیل ولایات ممالک به املاک خاصه باعث زیان‌دیدن سلامت اقتصادی مملکت و ضعف نظامی آن شد.

برخلاف شاه‌عباس که در زمان خود درآمد املاک خاصه را به مصرف قشون می‌رسانید و با این نیروها توانست مملکت را از تجاوز دشمنان مصون نگه دارد و امنیت داخلی را برقرار سازد، شاه‌صفی که ارادهٔ نظامی شاه‌عباس را نداشت و فردی اهل بزم و خوشگذرانی بود، به‌ویژه با فروکش کردن تحرکات نظامی همسایگان بر اثر صلح ژهاب، درآمدهای ایالات خاصه را صرف مخارج عیاشی و هوسرانی‌های خود می‌کرد و مجلس عیش را گسترده می‌ساخت. او حتی به بهانهٔ اینکه دیگر جنگی در میان نیست و ضرورتی به نگهداری قشون موجب‌بگیر نیست، زمینهٔ ضعف نیروی نظامی و پراکنده‌ساختن واحدهایی از آن را فراهم کرد. بسیاری از این نیروها، ترک سپاهیگری کردند و به سر‌خانه و کاشانهٔ خویش رفتند؛ در نتیجه، نیروها به تن‌آسایی

و سستی رو آوردند و کارآمدی نظامی و روحیه سپاهیگری خود را از دست دادند^(۲۲) و اساس ارتش متشکل شاه‌عباس در هم ریخت.

اما اشتها برای جمع‌آوری عوایدی بیشتر از ایالات و فشار مالیاتی بر مردم برای پرکردن خزانه و صرف آن در راه امیال و هوس‌های شخصی شاه همچنان تشدید شد که خود بر نابسامانی توان اقتصادی ولایات و نارضایتی مردم افزود. برای نمونه، با کشته‌شدن امام‌قلی‌خان و خاصه‌شدن فارس توسط شاه‌صفی این ایالت به سرعت رو به ضعف گذاشت، از جمعیت آن کاسته شد، قدرت نظامی آن که سابقاً امام‌قلی‌خان آن را اداره می‌کرد، تضعیف و مضمحل شد و دیگر آن رونق و شکوفایی پیشین را باز نیافت. شاردن در همین باره می‌نویسد:

هنگامی که پارس حاکم داشت، ارزشش به اندازه یک مملکت بود و شیراز، مرکز ایالت، زیبا و ثروتمند و مانند پایتخت یک کشور پرجمعیت بود. اما زمانی که حاکم به پیشکار تبدیل یافت، تاکنون، از ساکنان آن هشتاد هزار تن کاسته شده است. (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۴)

۲. تزلزل تجارت ابریشم

همان‌گونه که می‌دانیم، عمده‌ترین کالای طبیعی ایران عصر صفوی، ابریشم بود که به همین لحاظ، صادرات عمده ایران را نیز تشکیل می‌داد. محصول ابریشم، عمدتاً در استان‌های شمالی — گیلان، مازندران و استرآباد (گرگان) — و تاحدی کمتر در اردبیل، شروان، شماخی، قراباغ، خراسان و اطراف یزد به دست می‌آمد. (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۹ و ۷۴۴؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۰۲؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۹؛ تاریخ ایران کمبریج^۱، ۱۹۸۰: ج ۶، ص ۴۳۷)

تولید ابریشم در اواخر قرن دهم هجری، در نتیجه جنگ‌های ایران و عثمانی، تنزل پیدا کرده بود؛ اما شاه‌عباس اول کوشش‌های راسخی را جهت توسعه محصول ابریشم به عمل آورد. آمار و اطلاعات درباره صنعت ابریشم، چندان معتبر نیست. براساس تخمین سال ۱۶۱۸م. حدود ۲۳۲۰۰۰ تن یا ۱۲۵ تن محصول ابریشم تولید شده است. اولئاریوس، دو دهه بعد، محصول ابریشم پرحاصل‌ترین این نواحی را در سال بدین‌قرار عنوان می‌کند: گیلان در حدود ۸۰۰۰ عدل، شروان در حدود ۳۰۰۰ عدل، خراسان در حدود ۳۰۰۰ عدل، مازندران در حدود ۲۰۰۰ عدل و قراباغ در حدود ۲۰۰۰ عدل (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۹).

بدین ترتیب، مجموع حاصل ابریشم ایران در سال، چیزی نزدیک به بیست هزار عدل (هر عدل در آن زمان حدود ۳۶ من وزن داشت) یا حدود ۱۹۲ تن بوده که بخشی از آن در ایران مصرف می‌شده و بقیه، با کشتی‌های هلندی و انگلیسی، به هندوستان، عثمانی، ایتالیا، انگلستان و هلند و دیگر کشورها صادر می‌شده است. (همان)^(۲۳)

در این دوره، ابریشم ایران به لحاظ کیفیت بالایی که داشت، نه تنها رقابت فزاینده‌ای در بازارهای اروپا در مقابل با ابریشم هندوستان و ایتالیا داشت، بلکه در بازار عثمانی نیز از ابریشم سوریه و یونان برتر بود و با آنها رقابت می‌کرد. مصرف سالانه ابریشم را در ایران، در زمان شاه‌عباس، بسیار کم و در حدود یک هزار عدل نوشته‌اند. در این دوره، ابریشم که کالای ممتاز کشور در آن عصر بود، بیشتر به خارج صادر و یک کالای صادراتی محسوب می‌شد. انحصار خرید ابریشم در دست شاه و فروش آن نیز در انحصار وی بود؛ و بهره‌وری بیشتر مالی از این محصول، از فروش ابریشم به عثمانی — که رقیب صفویه بود — جلوگیری می‌کرد.^(۲۴)

در زمان شاه‌عباس، قیمت‌گذاری ابریشم بیشتر توسط وی و بنا به خواست شخصی او انجام می‌گرفته و او بیشتر به صورت مزایده و رقابت در خرید اقدام می‌کرده است؛ چنان‌که پس از مخالفت ارامنه با قرارداد فروش انحصاری ابریشم ایران به عمال شرکت هندشرقی، شاه‌عباس فرمان داد که نمایندگان اسپانی و شرکت انگلیسی و ارمنیان در دیوانخانه گرد آیند و در آنجا ابریشم ایران به مزایده گذاشته شود تا هر کس گران‌تر خرید، به او بفروشند. در نتیجه، ارمنیان برای اینکه دیگران را از میدان بدر کنند، ابریشم را به بهای هر سی‌وشش من (یک عدل) به پنجاه تومان خریدند؛ قیمت‌گزافی که سابقه نداشت و شاه‌عباس هم تمامی محصول ابریشم آن سال را به آنها فروخت. (تاورینه، ۱۳۶۹: ۸۹۱-۸۹۲)

صادرکنندگان عمده ابریشم، علاوه بر تجار ارمنی، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها بودند که رقابت شدیدی با هم داشتند. بنا به بررسی‌ها و ارزیابی‌های کمپانی هلند، در اوایل قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری)، صادرات کل ابریشم ایران به اروپا در عرض سال به حدود ۶۰۰۰ عدل یا ۱,۶۸۰,۰۰۰ پوند می‌رسید، بدین‌قرار: مارسی ۳۰۰۰ عدل، ونیز ۱۵۰۰ عدل، انگلستان ۶۰۰ عدل، هلند ۵۰۰ عدل، جنوا، مسینا، فلورانس و لوچا ۴۰۰ عدل. (فلور، ۱۳۵۶: ۱۷)

کمپانی‌های اروپایی ابتدا همگی تقریباً با دربار معامله می‌کردند. ابریشم و سایر محصولات ایران — شامل پارچه‌های زربفت، تافته، چرم دباغی‌نشده، مخمل و غیره — از مسیرهای تجاری به کل اروپا صادر می‌شد. در قرن‌های دهم و یازدهم هجری قمری، ایران در تجارت ابریشم که شاه‌عباس آن را به‌نحو بسیار مؤثری به‌انحصار درآورده بود، مقامی شایان داشت. هنگامی که در ۱۰۲۹ هـ. ق/ ۱۶۱۹ م.، عاملان انگلیسی «اعتصاب خریداران را برای وادار کردن شاه به پایین‌آوردن قیمت

اعلام کردند، دریافتند که تهیه ابریشم از بازار آزاد برای صدور غیرممکن است.»
(استینسگارد^۱، ۱۹۷۳: ۳۷۷)^(۲۵)

شاه عباس به خوبی توانست امر تجارت به ویژه تجارت ابریشم را اداره کند؛ و این، یکی از موفقیت‌های بزرگ او محسوب می‌شود. بازرگانانی که مستقیماً در نواحی تولید خرید می‌کردند، باید برای هر بار ابریشم خرید شده (برای صادرات ۱۲ تومان و برای عمل آوردن در ایران ۴ تومان) مالیات می‌پرداختند (همان، ص ۳۸۱). سفرای ایران در دربار فرمانروایان اروپایی هم وظیفه داشتند که هنگام اقامت در خارج، مقداری ابریشم بفروشند و عایدات آن را برای شاه بفرستند.

با به سلطنت رسیدن شاه صفی، کنترل شاه بر تجارت از میان رفت و نابسامانی در امر تجارت داخلی و خارجی پدید آمد. شاه صفی در همان آغاز زمامداری در مخالفت با برخی اقدامات شاه عباس و به منظور جلب نظر مردم و ارائه چهره‌ای رعیت‌پرور از خود، انحصار ابریشم نواحی گیلان را رفع و مقرر کرد که مردم در فروش ابریشم خویش به هر کسی که بخواهند، مختار باشند (← اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۹؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۶؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۴۸). شاه صفی با لغو این انحصار اگرچه سعی کرد رضایت مردم را جلب و از احتمال شورش آنها جلوگیری کند، نظام تجارتنی را که شاه عباس سامان داده بود، مختل کرد. او حتی دستور داد عده‌ای از کارگران و افراد گرجی، ایروانی و نخجوانی را که شاه عباس کوچ داده و برای ساختن شهر فرح‌آباد و کار و تولید در آنجا به مازندران آورده بود و تعدادشان به هفت هزار نفر می‌رسید، به زادگاهشان برگرداند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۶). بسیاری از این افراد در امر پرورش کرم ابریشم و درخت توت (جهت تغذیه کرم ابریشم) و تولید ابریشم مهارت داشتند و

1. Steensgaard, Niels

شاه‌عباس توانسته بود از این نیروهای ارمنی و گرجی، در اصفهان، مازندران و جاهای دیگر در این امور اقتصادی استفاده کند.

سخن دلاواله ایتالیایی، مؤید این مطلب است. وی می‌گوید: شاه‌عباس دستور داد گرجی‌ها و مسیحیان و یهودیانی که او آنها را به آن خطه کوچ داده بود، همه کرم ابریشم پرورش دهند و برای اینکه از زیر این بار شانه خالی نکنند، شاه اجازه نمی‌داد که برگ درختان توتی را که در زمین آنها واقع شده بود، به دیگران بفروشند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۷۱). این کار برای آن بود که هر کس درخت توت داشت، کرم ابریشم پرورش دهد؛ و شاید به همین دلیل بود که شمال ایران، به قول «شاردن»، می‌توانسته است در سال چهارصد و بیست و دو هزار من — یک میلیون و دویست هزار کیلو — ابریشم محصول بدهد (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۴، ص ۳۷۰).

شاه‌صفی سپس به‌واسطه دریافت مقادیر زیادی رشوه از جامعه آرامنه، به هر کس که متقاضی بود، پروانه خرید ابریشم داد. این وضع، به آشفتگی تجارت این محصول و کل امر تجارت منجر شد و میزان عوایدی کشور را از تجارت کاهش داد.

از طرفی، با بروز شورش‌ها و آشوب‌های داخلی و وقوع درگیری‌های نظامی با همسایگان و آشفته‌شدن ایالات سرحدی، میزان تولید محصولات و به‌ویژه کیفیت محصول ابریشم، نقصان گرفت. کاهش تولید و نامرغوب‌بودن کیفیت کالاهای تولیدی، در خرید و فروش آنها تأثیر نامطلوب گذاشت و در نتیجه، سطح کلی تجارت کاهش یافت. زدوبندهای سیاسی، سوءاستفاده کارگزاران داخلی برای دریافت رشوه، عدم نظارت بر کیفیت محصولات، تأخیر در عرضه میزان کالای توافق‌شده براساس قرارداد (به‌ویژه با کمپانی‌های خارجی) هم بر قیمت محصولات به‌ویژه قیمت ابریشم تأثیر می‌گذاشت^(۲۶) و هم از تقاضای خرید می‌کاست؛ زیرا محصولات

نامرغوب با قیمت بالا برای خریداران مقرون به صرفه نبود و حتی این امر با اعتراض و واکنش کمپانی‌های خارجی طرف قرارداد نیز مواجه می‌شد. این وضعیت، نتیجه عدم سیاست مشخص اقتصادی توسط شاه‌صفی به‌خصوص در امر کنترل و نظارت بر تجارت و ایجاد سازمانی برای تجارت کشور بود.

۳. عدم استفاده مطلوب از نقش واسطه‌گری ارامنه در تجارت

با ازمیان‌رفتن کنترل شاه بر تجارت و به‌هم‌ریختن نظامی که شاه‌عباس برای تجارت ابریشم سامان داده بود، نقش عمده ارامنه که عاملان شاه در تجارت خارجی ابریشم بودند و تخصص بازرگانی و مالی آنها و رابط‌های اروپایی‌شان برای این امر ضروری بود، تنزل یافت و منافع جمعی جامعه ارامنه بر واسطه تجاری بودن برای شاه غلبه پیدا کرد. ارمنیان که در محله خود در حومه اصفهان به‌نام جلفای نو در ساحل جنوبی زاینده‌رود، گروه مجزایی تشکیل می‌دادند، نخبگانی در امر بازرگانی با سنت‌های ویژه فرهنگی و مذهب خودشان بودند که در جمع خود می‌زیستند و هم از حیث ظاهری و هم از نظر ملی از ایرانیان جدا بودند. ارامنه از فرصت پدیدآمده در جهت تقویت خود و توسعه روابط تجاری خویش با کشورهای اروپایی استفاده و با کمپانی‌های آنها در داخل رقابت می‌کردند (فریر^۱، ۱۹۷۳: ۴۰/۴۷). برخی از این کمپانی‌ها، از جمله عاملان کمپانی هند شرقی انگلیس، از همکاری با ارامنه خودداری می‌کردند. مأمور آنها، ویلیام گیسون، در گزارشی شکایت‌آمیز به لندن، ارمنیان را افرادی توصیف کرد که «در معاملاتشان بسیار مردم‌آزار و نیرنگ‌باز و در عمل به

1. Ferrier, R. W.

قولشان بسیار آهسته‌کار هستند.» (همان، ص ۴۷). او مخالف سرسخت همکاری کمپانی با آنان بود.

ارامنه بعدها چنان در کار تجارت خود سررشته یافتند که نه تنها ذخیره پول نقد داشتند، بلکه از نظام خوب و تشکل‌یافته‌ای از امکانات اعتباری در شهرهای طول مسیر تجارتشان بهره‌مند بودند. ارمینان همچنین در فرار از مقررات پولی و ارزی مهارت داشتند و با احتراز از ضرابخانه شاه و ندیده‌گرفتن دستوره‌های وی مبنی بر خارج‌نکردن پول به هند و دیگر نقاط، پیوسته پول نقد به ایران وارد و از آن خارج می‌کردند. (همان، ص ۵۵ و ۵۶)

بنابراین، آزادی عمل ارامنه در امر تجارت اگرچه سرمایه شخصی جامعه ارامنه را افزایش می‌داد، در آشفته‌کردن تجارت و خارج‌ساختن آن از نظارت دولت و کاهش عایدی کلی خزانه تأثیر گذاشت؛ ضمن آنکه شاه‌صفی از این گروه زبده به‌نحو مؤثر و مطلوب در امر تجارت، همانند شاه‌عباس، استفاده نکرد و از آن اهمیت تجاری که ارامنه برای شاه‌عباس داشتند، در این زمان خبری نبود. حتی شاه‌صفی فشاری را بر روی برخی ارامنه و غیرمسلمانان برای مسلمان‌شدن و ختنه‌شدن آنها وارد کرد. نمونه‌ای از این قضیه، اعدام یک ساعت‌ساز آلمانی، به نام یوهان رودلف شتادت‌لر، به فرمان شاه‌صفی است. او به‌عنوان ساعت‌ساز به استخدام شاه‌صفی درآمده بود و مدت پنج سال در ایران به‌سر می‌برد. وی که با بروگمان سفیر نیز خویشی داشت، پس از خاتمه مأموریت هیئت دوک هولشتاین، تصمیم گرفت به آلمان برگردد. لیکن در زدو خوردی که شب‌هنگام با شخصی ایرانی که به‌قصد دزدی به منزل او وارد شده بود، پیدا کرد، او را از پای درآورد. شاه‌صفی لغو حکم اعدام او را که صدرالقضات

اصفهان صادر کرده بود، منوط به پذیرش دین اسلام و ختنه‌شدن وی اعلام کرد؛ اما ساعت‌ساز با همه اصرارها و فشارها، این پیشنهاد را نپذیرفت و اعدام شد.^(۲۷)

در نوشته اولتاریوس، به نمونه دیگری از این سختگیری اشاره شده است. وی از دو برادر ارمنی به نام‌های سفراس‌بیک و الیاس‌بیک — که ریاست ارمنه جلفای اصفهان را به عهده داشتند — یاد می‌کند که نزد سفیران هولشتاین آمدند و از رنج‌ها و ناراحتی‌هایی که در دوران سلطنت شاه‌صفی و شاه‌عباس متحمل شده بودند، شکوه و درد دل کردند. آنها می‌گفتند یک روز که شاه‌صفی سر حال بود و می‌خواست توجه و عنایت خاص خود را به الیاس‌بیک نشان دهد، به او گفت بهتر است مسلمان شود و بگذارد او را ختنه کنند تا بیشتر مورد توجه واقع شود. شاه‌صفی بعداً با اعزام مأموری، الیاس‌بیک را ختنه می‌کند. (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۷۸-۵۷۹)

با این حال، فرامینی از شاه‌صفی و دیگر پادشاهان صفوی در معافیت‌های مالیاتی و حمایت‌های دیگر در مورد ارمنه صادر شده که تعدادی از آنها در موزه کلیسای وانگ اصفهان موجود است.

۴. دخالت کمپانی هلندی در امور تجاری ایران

در زمان شاه‌صفی، هلندیان در امر تجارت با ایران از دیگر رقیبان اروپایی خویش پیشی جستند و با منحصركردن تجارت به خود، سود فراوان بردند و برای حفظ و ادامه این منافع سرشار، با ورود هر عامل دیگری در تجارت با ایران مخالفت ورزیدند. با قرارگرفتن قسمت مهم تجارت ایران از صادرات و واردات در دست هلندی‌ها، دولت ایران آنان را از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات معاف کرد.

هلندی‌ها از تجارت ترانزیت بین بندرعباس و بنادر اقیانوس هند، سود مناسبی به‌دست آوردند و کشتی‌های آنان پیوسته بین هندوستان و ایران در رفت و آمد بود. آنان قسمت عمده محصولات هندوستان و جزایر جاوه و سوماترا — مانند فلفل و زعفران و انواع ادویه — را به ایران می‌آوردند و بازرگانان ایرانی نیز از طریق کشتی‌های آنان و کمپانی هند شرقی انگلیس، کالاهای خود را به هندوستان می‌بردند. هلندی‌ها حتی برای اینکه تجارت کالاهای خارجی را در ایران به خود منحصر سازند، اجناس اروپایی را از قیمت اصلی ارزان‌تر می‌فروختند.

هلندی‌ها در این زمان به خرید مقادیر زیادی ابریشم ایرانی و به‌طور عمده از بازار آزاد ادامه دادند. مقامات حکومتی با وضع عوارض گمرکی سنگین بر ابریشمی که از بازار آزاد خریداری می‌شد، سعی کردند عایدات ازدست‌رفته دولت را که نتیجه این وضع بود، جبران کنند. این عمل به نوبه خود موجب شد که مقامات هلندی در «باتاویا» — مرکز تجارت هلندیان در جاوه — دستور توقف خرید ابریشم از بازار آزاد را به عاملان خود در ایران بدهند.^(۲۸)

بدین ترتیب، هلندی‌ها پس از سهم‌شدن در تجارت ایران، با شرکت هند شرقی انگلستان به رقابت پرداختند و کار تجارت را بر آنها دشوار ساختند به طوری که فقط شش سال بعد از استقرار کمپانی انگلیسی هند شرقی در ایران، دست به اقداماتی زدند که از رقیب خود جلو افتادند.

با وجودی که هلندی‌ها بر طبق قرارداد تجارتی که ویس‌نیخ با شاه‌عباس منعقد کرد، می‌توانستند در هر نقطه از ایران به خرید و فروش کالا بپردازند، در عمل ترجیح می‌دادند فقط با «ملایم‌بیگ» — تاجر مخصوص (ملک‌التجار) شاه — معامله کنند. هلندی‌ها، کالاهای خود را به اصفهان می‌آوردند و با نرخ تثبیت‌شده کمپانی

هندشرقی هلند به ملایم‌بیک می‌فروختند و درمقابل از او ابریشم به قرار هر بار (۳۶ من شاه) ۴۵ تومان تحویل می‌گرفتند. ویس‌نیخ درمورد خرید ابریشم بیشتر به این دلیل راغب بود با ملک‌التجارشاه معامله کند که اگر از تجار، ابریشم خرید می‌کرد، باید ۱۲ تومان مالیاتی را که آنها برای هر بار ابریشم می‌پرداختند تقبل می‌کردند؛ که در نتیجه، قیمت خرید ابریشم برای او، از آنچه ملایم‌بیک عرضه می‌کرد، گران‌تر تمام می‌شد. (فلور، ۱۳۵۶: ۳۱-۳۰)

رؤسای کمپانی از نتیجه کار تجارت ابریشم با ایران فوق‌العاده راضی بودند و علناً متوجه شدند که ابریشم، بر تجارت ادویه برتری دارد؛ زیرا به دلیل مرغوبیت جنس و داشتن خریداران فراوان در بازارهای اروپایی، نیازی نبود که برای فروش آن مدت‌ها معطل شوند و سرمایه آنها راکد بماند و در نتیجه مایل بودند که مقدار ابریشم صادراتی از ایران را افزایش دهند.

از این رو، هلندی‌ها برای تسلط خود بر بازار تجارت ایران، با دیگر کشورهای اروپایی که به داد و ستد با ایران مشغول بودند یا قصد انجام معامله داشتند، به رقابت پرداختند. پس از درگذشت شاه‌عباس در ۱۰۳۸ هـ. ق / ۱۶۲۹ م، هلندی‌ها از فرصت استفاده کردند و با جلب رضایت اولیای دولت جدید، سعی کردند انگلیسی‌ها را از مراکز و بنادر تجارتی خلیج فارس بیرون برانند و تجارت ایران را در انحصار خویش درآورند. به دلیل اختلافات انگلستان و هلند، کمپانی هلندی رقیب خطرناکی برای کمپانی هندشرقی انگلیس شد. آنان در این زمان به چنان قدرتی رسیده بودند که توانستند جای پرتغالی‌ها را در خلیج فارس بگیرند و مرکز آنان را به تصرف درآورند. به دنبال این رقابت، تجارت شرکت انگلیسی در ایران بدان پایه تنزل کرد که بعداً «توماس کریج» — رئیس تجارتخانه انگلیسی در اصفهان — مصمم شد شعبه شرکت

را در آن شهر منحل کند و در این خصوص از اداره مرکزی شرکت در لندن اجازه خواست. این رقابت در زمان پادشاهان بعدی صفویه همچنان ادامه داشت. (فلسفی، ۱۳۱۶: ۹۴ و ۱۵۱)^(۲۹)

از مشکلات دیگر انگلیسی‌ها این بود که هلندی‌ها از پرداخت حقوق گمرکی به دولت ایران خودداری می‌کردند و چون نصف حقوق گمرکی بندرعباس به‌موجب قرارداد ایران و شرکت هندشرقی انگلیس به انگلستان داده می‌شد، این امر مستقیماً به زیان ایشان بود. از طرفی، ایرانی‌ها نیز از سال ۱۶۳۸م. به بعد، حاضر به پرداخت سهمیه انگلستان از عایدات گمرکی بندرعباس نشدند. کمپانی همیشه از عدم پرداخت این وجوه شکایت می‌کرد. از طرفی، پارچه‌های انگلیسی در دوران شاه‌عباس اول در بازارهای ایران خریدار نداشت. علت این امر، در وهله اول شاید به دلیل اعتقادات مذهبی مردم بود که استفاده از اجناس تهیه‌شده به‌وسیله غیرمسلمانان را صواب نمی‌دانستند و در وهله دوم به‌سبب شکوه و زیبایی و نفاست پارچه‌های داخلی بود که در دوران شاه‌عباس اول بر پارچه‌های خارجی برتری داشت. البته این وضع بعدها تغییر یافت و ماهوت انگلیسی در ایران جای خود را باز کرد.

با همه تلاش هلندی‌ها برای بیرون‌راندن انگلیسی‌ها از تجارت ایران، شاه‌صفی امتیازی را که شرکت هندشرقی انگلیس در تجارت ابریشم ایران داشت، با شرایط تازه‌ای که بیشتر به‌نفع ایران بود، تجدید کرد. به‌موجب فرمان تازه‌ای که این شرکت از شاه‌صفی گرفت، انگلیسی‌ها حق داشتند یک کنسول مقیم در اصفهان داشته باشند، آزادانه در تمامی خاک ایران تجارت کنند، برای دفاع از خویش اسلحه همراه داشته باشند، تجارتخانه‌ها و شعبی در نواحی مختلف ایران دایر کنند، و دعاوی ایشان را کنسول خودشان حل و فصل کند. (فلسفی، ۱۳۶۷: ۱۵۱)

در نتیجه صدور این فرمان، چارلز اول — پادشاه انگلیس — در ماه شعبان ۱۰۳۹ هـ. ق.، یکی از رجال بزرگ انگلستان را به دربار شاه‌صفی فرستاد. این سفیر حامل نامه‌ای بود که در آن پادشاه انگلستان از دوام دوستی دو کشور اظهار مسرت کرده و از توجه شاه‌صفی به تجار و اتباع انگلیس در ایران سپاسگزاری کرده بود. شاه‌صفی، سفیر انگلیس را به گرمی پذیرفت و در جواب نامه چارلز، نامه‌ای نوشت و ضمن آن از وی خواست چند نفر استاد ماهر در میناکاری و ساعت‌سازی و تفنگ‌سازی و غیره برای او بفرستد.^(۳۰)

اگرچه روابط ایران و انگلستان در زمان شاه‌صفی کاملاً دوستانه بود، در زمان وی قسمت مهم تجارت ایران از صادرات و واردات به‌دست تاجران هلندی افتاد و هلندی‌ها از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی نیز معاف شدند. شاه‌صفی که کنترل چندانی بر امور تجاری کشور نداشت، با دریافت رشوه از جامعه آرامنه، به هر کس که تقاضای خرید ابریشم داشت، پروانه خرید می‌داد. از این رو، کمپانی هندشرقی هلند توانست بر انگلیسی‌ها غلبه کند و با تجارت دوطرفه — هم با شاه و هم با تجار محلی، از جمله آرامنه که مشغول تقویت روابط خود با ایتالیا و توسعه شبکه بازرگانی خود به فرانسه، انگلیس، هلند و روسیه بودند — موفق شد از این فرصت جدید استفاده کند. برخلاف هلندی‌ها، عاملان کمپانی هندشرقی انگلیس از همکاری با آرامنه خودداری کردند؛ و مأمور این شرکت، مخالف سرسخت آرامنه بود. (فریر، ۱۹۷۳: ۴۴ و ۴۷)

از نامه‌ای که چارلز اول — پادشاه انگلستان — به شاه‌صفی نوشته و در آن خواستار رعایت منافع شرکت و بازرگانان انگلیسی شده بود، برمی‌آید که تجارت آنها در ایران تنزل کرده و عمال شرکت از رقابت هلندی‌ها و آرامنه با آنان نگران بودند.

چارلز در نامه‌ای که در شوال ۱۰۴۴ هـ. ق/ مارس ۱۶۳۵ م. به شاه‌صفی نوشت، شکایت کرد که برخلاف قراردادها و وعده‌های شاه ایران، به تجار انگلیسی در موقع معین و به حد کافی ابریشم تحویل نمی‌شود و از این جهت به ایشان زیان فراوان می‌رسد و به همین سبب از او درخواست کرده‌اند که اعلیحضرت شاه ایران را به رعایت جانب ایشان و اجرای فرامینی که پیش از این درباره تجارت نمایندگان شرکت هندشرقی صادر کرده‌اند، متوجه سازد تا به وزرا و مأموران مسئول‌دستور دهند که احترام نمایندگان مزبور را رعایت کنند و مطابق مقررات و قراردادهای سابق، در موقع معین به قیمتی که از پیش تعیین شده است، به ایشان آنچه ابریشم لازم دارند، تحویل دهند.

شاه‌صفی در جوابی که به این نامه داده، نوشته است که تجار انگلیسی در کشور ایران آزادانه تجارت می‌کنند و هیچ کس مانع کار ایشان نیست و او نیز انتظار دارد که در انگلستان با تجار و اتباع ایرانی به‌مهربانی رفتار شود و کسی مخمل تجارت و خرید و فروش کالاهای ایشان نشود. (فلسفی، ۱۳۱۶: ۱۵۵-۱۵۴)

با وجود این، به دلیل رقابت روزافزون هلندی‌ها، انگلیسی‌ها برای اینکه بنیان تجارت خود را در خلیج فارس استوار سازند، در سال ۱۰۴۹ هـ. ق/ ۱۶۳۹ م.، از حاکم بغداد اجازه گرفتند که محصولات خود را در این بندر پیاده کنند و در عراق عرب با هلندی‌ها به رقابت بپردازند. اگرچه از این امر نیز نتیجه مؤثری به‌دست نیامد، انگلیسی‌ها توانستند در سال ۱۵۰۳ هـ. ق. در بصره تجارتخانه‌ای تأسیس کنند. این تجارتخانه را بعداً هلندی‌ها ویران کردند. (همان، ص ۱۵۵)

هلندی‌ها همچنین در مأموریت هیئت دوک هولشتاین در ایران اختلال و کارشکنی کردند و با صراحت تمام به آنان گفتند که ورود ایشان به صحنه تجارت با ایران مغایر با منافع دولت هلند و کمپانی هندشرقی هلند است.

توضیح آنکه در سال ۱۰۴۳ هـ. ق/ ۱۶۳۳ م.، فردریش سوم — فرمانروای ایالت شلسویک هولشتاین، واقع در شمال آلمان — که مایل بود در قلمرو خود کارخانه‌های ابریشم‌بافی و تهیه منسوجات ابریشمی دایر کند، متوجه تجارت ابریشم با ایران شد؛ و از آنجا که جنس ابریشم ایران جلب‌نظر بازرگانان هامبورگ را کرده بود، یکی از بازرگانان معتبر آن شهر به نام «اوتو بروگمان» را که خود طراح نقشه تجارت ابریشم ایران از راه روسیه بود، به سفارت به مسکو فرستاد. وی پس از مذاکره با زمامداران روسیه درباره تجارت ابریشم ایران در راه روسیه، سرانجام فرمانی از میخائیل سوم — تزار روسیه — گرفت که به‌موجب آن، اجازه عبور ابریشم ایران و نیز ساختن کشتی برای مسافرت از راه رود ولگا و دریای خزر به او داده شده بود. وی پس از اخذ این فرمان، به هامبورگ برگشت و مجدداً در سال ۱۶۳۷ م. مأمور سفارت در ایران شد و در اصفهان به حضور شاه‌صفی رسید و هدایای متعددی از جانب دوک هولشتاین تقدیم پادشاه کرد. شاه‌صفی نیز او را به گرمی پذیرفت.

هلندی‌ها که از بازشدن پای تجار آلمانی به ایران ناراحت شده بودند، به اقداماتی دست زدند که مانع انجام اهداف بروگمان شوند. نماینده شرکت هندشرقی هلند در ایران موسوم به «نیکلاس یاکوب اورشله» به‌دیدار بروگمان رفت و صریحاً به او اظهار داشت که تجارت آنان با ایران مخالف مصالح هلندی‌ها است و او به‌دستور شرکت در این خصوص مخالفت و کارشکنی خواهد کرد. هلندی‌ها برای ابراز مخالفت با نمایندگان هیئت هولشتاین، بهای خرید ابریشم ایران را برای هر بار از ۴۲

تومان به ۵۰ تومان افزایش دادند و به این ترتیب مانع شدند که شاه‌صفی قراردادی در مورد تجارت ابریشم با سفیر هولشتاین منعقد کند. با این وضع، بروگمان هم که مشاهده کرد هزینه حمل و نقل و حقوق و عوارض گمرکی ابریشم ایران، منافع آنان را از بین می‌برد و برای خرید ابریشم با این قیمت سرمایه کافی و نیز اجازه لازم را نداشت، از انعقاد قرارداد انصراف حاصل کرد و به کشور خود بازگشت.

اما پس از آنکه هیئت هولشتاین، ایران را ترک کرد، هلندی‌ها مجدداً قیمت ابریشم را تا ۴۴ تومان کاهش دادند. شاه‌صفی از این سلطه و یکه‌تازی هلندی‌ها در عرصه تجارت خارجی و بی‌اعتنایی ایشان به رسوم و مقررات داخلی ایران و خودسری آنان در مبارزه با اروپاییان دیگر که مشتری کالاهای ایرانی بودند، خشمگین شد و در سال ۱۰۵۱ ه. ق. فرمان داد از مال‌التجاره آنها که تا آن زمان از حقوق گمرکی معاف بود، حق گمرکی گرفته شود. هلندی‌ها نیز از اشکال‌تراشی دولت ایران و تأخیری که در مذاکرات نشان می‌داد، عصبانی شدند و تصمیم گرفتند موقعیت خود را در ایران بازور مستحکم کنند. بدین منظور کشتی‌های خود را در خلیج فارس متمرکز و در جزیره قشم قشون پیاده کردند و قصر حاکم آن را در محاصره گرفتند. در این زمان که شاه عباس دوم — پسر ۱۲ ساله شاه‌صفی — به تخت نشسته بود، دولت ایران از اقدام نظامی هلندی‌ها چنان مضطرب و وحشت‌زده شد که حاضر شد در صورت ترک عملیات جنگی هلندی‌ها، شرایط مساعد و مناسبی به آنها پیشنهاد کند. سرانجام در این مبارزه، هلندیان پیروز شدند و فرمانده قوای هلندی به اصفهان رفت و توانست اجازه خرید ابریشم در تمامی نواحی ایران و صدور آن را بدون پرداخت حقوق گمرکی به دست آورد و در عوض به جنگ با ایران پایان دهد. این امتیازات، بر قدرت هلندی‌ها افزود و در مقابل، تجارت انگلیسیان دچار شکست شد.^(۳۱)

بدین ترتیب، عدم کنترل شاه‌صفی بر تجارت و ناتوانی او در بهره‌وری صحیح و مناسب از این امر، تسلط هلندی‌ها بر تجارت ایران که از حمایت ناوگان نظامی برخوردار بودند و رقابت آنها با دیگر خریداران محصولات ایران و کاسته شدن از مشتریانی که می‌توانستند در عرصه رقابت سالم، میزان بیشتری از محصولات ایران را بخرند، و نیز با نامرغوب شدن جنس ابریشم ایران و کاهش میزان تولید و صادرات آن، اوضاع تجاری آشفته شد و بازار تجارت نقصان پذیرفت. نقصان تجارت خارجی و افت تولید داخلی، در مجموع به کاهش درآمد اقتصادی منجر شد که در دوره جانشینان بعدی شاه‌صفی رکود چشمگیری در این زمینه پدید آمد.

۵. عدم کنترل بازار و رواج صرافی و رباخواری

صرافی و رباخواری هندی‌ها و خروج پول نقد از کشور توسط ایشان و رواج تقلب و فساد در امر مسکوکات، بر اوضاع اقتصادی تأثیر گذاشت؛ که این اختلال، خود از پیامدهای زمامداری شاه صفی محسوب می‌شود. با اینکه در دوره شاه‌عباس، تجار مختلفی از ملیت‌های گوناگون در ایران دادوستد می‌کردند، وی بر امور بازرگانی نظارت می‌کرد و کنترل بازار را در دست داشت. او به طرق مختلف سعی می‌کرد نقدینگی از کشور خارج نشود بلکه ضمن پر بودن خزانه کشور، امنیت تجاری و سلامت آن برقرار باشد.

شاه‌عباس از بین بازرگانان بیگانه، به اتباع و نیز — به سبب آنکه در کار تجارت ابریشم کوشش و مهارت بسیار نشان داده بودند — توجه و علاقه مخصوص داشت و از آرامنه در داخل، که لیاقت خوبی را در امر تجارت به اثبات رسانیده بودند، حمایت

می‌کرد؛ لیکن با تجار هندی بدان سبب که در رباخواری و بیرون‌بردن سرمایه‌های نقد از ایران افراط می‌کردند، مخالف بود.

آن‌طور که نقل شده است، شاه‌عباس نمی‌خواست پول نقد از کشور بیرون رود؛ لذا مایل نبود که یک نفر از بانیان^(۳۳) یا هندیان در ایران اقامت داشته باشد و به کار تجارت بپردازد، زیرا اینان به‌واسطه رباخواری، نقدینه کشور را در اندک مدتی تصاحب می‌کردند.

تاورنیه، هندیان را در رباخواری از قوم یهود بدتر می‌داند و می‌گوید:

در رباخواری چنانند که پول را از سرمایه‌داران و بزرگان قوم، درصدی هشت یا نه منفعت می‌گیرند؛ آن وقت با گرو و وثیقه زیاد، صدوسی هم بیشتر فرع دریافت می‌دارند. این بانیان در رباخواری به قدری بی‌رحم هستند که خانه‌ها خراب کرده و اشخاص بسیاری را به خاک ذلت نشانیده‌اند. (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۰۹ و ۵۱۳)^(۳۳)

بنا به گزارش اولئاریوس — که زمان شاه‌صفی از ایران دیدن کرده بود — تعداد هندی‌ها در اصفهان بالغ بر دوازده‌هزار نفر بود و حجره و دکان‌های بازرگانان آنها در بازار بزرگ اصفهان و کنار دکان‌های ایرانی‌ها قرار داشت و آنان به پيله‌وری و خرازی و صرافی مشغول بودند. (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۴۵ و ۶۱۱)

بسیاری از این هندیان رباخوار و صراف، برای اعتبارات و بازار پول، وضع بحرانی ایجاد می‌کردند. شاه‌عباس اول از سکونت آنان در ایران جلوگیری کرد ولی شاه‌صفی تطمیع هدایای آنان شد. این اشخاص در سلطنت شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم از هندوستان آمدند و در ایران مستقر شدند. شاردن، کار این گروه را چنین توصیف می‌کند:

این هندیان چون زالو که خون مکد، زر و سیم کشور را از هر جا گرد می‌آورند و به دیار خویش می‌فرستند آن‌چنان‌که در سال ۱۶۷۷ که من از ایران بازگشتم، آنجا

تقریباً سکه سره یافت نمی‌شد و صرافان مذکور، همه را برچیده بودند. (شاردن، ۱۳۴۵: ۶۴؛ مینورسکی، ۱۳۷۰: ۲۹-۳۰)

از آنجا که شغل اکثر این هندوهای بت‌پرست (بانیان)، صرافی بود، اینان در شناسایی پول مهارت داشتند. قسمت عمده پول معتبران اصفهان در دست آنها بود؛ و آنان با آن پول معامله می‌کردند. (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۰۹). این بانیان در مدت ۱۸ تا ۲۰ ماه دادوستد در ایران، سرمایه خود را دو برابر می‌ساختند؛ در صورتی که سود عامه بازرگانان ایرانی در سال ۳۰ تا ۴۰ درصد بود. (مینورسکی، ۱۳۷۰: ۳۰)

گزارش اولتاریوس از شرح درگیری خونین هیئت سفارت هندی با هیئت دوک هولشتاین در اصفهان و تلفاتی که در این میان از طرفین به وقوع پیوست و حمایت هندی‌هایی که در ایران بودند از هموطنان خود، نشان‌دهنده ضعف دربار شاه‌صفی است حتی در امر نظارت بر هیئت‌هایی که به اصفهان وارد می‌شدند. در این درگیری، اسباب و اثاث و اشیای گرانبهای هیئت هولشتاین را هندی‌ها غارت کردند و مقداری از آنها را بعد به مردم اصفهان فروختند. اولتاریوس میزان این خسارت را بالغ بر چهار هزار تالر تخمین زده است. در این درگیری، پنج نفر از هیئت هولشتاین کشته و ده نفر مجروح شدند و از هندی‌ها نیز بیشتر از ۲۰ نفر کشته و تعدادی هم مجروح شدند.

شاه‌صفی پس از اطلاع از ماجرا دستور داد که از سفیر هند بخواهند مأموران خود را احضار کند و از حمله دست بردارد ولی سفیر به فرمان شاه اهمیت نداد و سربازان خود را عقب نکشاند، لذا شاه فرمانده قوای خود را در رأس تعدادی نیرو برای قلع و قمع هندیان فرستاد و مردم اصفهان هم به طرف جلفا حرکت کردند، در نتیجه هندی‌ها عقب‌نشینی کردند.^(۳۴)

این بی‌اعتنایی به وضع بازار و تجارت موجب شد پول کشور به تدریج ارزش حقیقی خود را ازدست بدهد. بازرگانان سایر کشورها، نقره کشور را آشکار و نهان بیرون می‌بردند؛ و زمینه برای رواج سکه‌های کم‌عیار و تقلبی مساعد شد به گونه‌ای که سانسون در دوره شاه سلیمان اشاره می‌کند که «وضع پول در ایران به قدری بد است و از ارزش آن به قدری کاسته شده است که هیچ‌کس حاضر نیست مال‌التجاره خود را به ایران بیاورد و در برابر آن پول مس ایران را دریافت کند.» (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۸).

بر اثر عدم تعقیب و مجازات کسانی که سکه تقلبی تهیه می‌کردند و رواج فساد و رشوه در میان درباریان، وضعیت پول کشور دچار اختلال شد^(۳۵) و رباخواری بی‌بند و بار در کشور رواج یافت، از صادرات محصول ابریشم کاسته شد و تجارت خارجی به تدریج از اهمیت افتاد.

و سرانجام اینکه معاهده صلح ژهاب بین ایران و عثمانی در زمان شاه‌صفی و عادی شدن روابط دو کشور، بر روند رابطه ایران با کشورهای اروپایی تأثیر گذاشت و ایران دیگر نیازی به اتحاد با این کشورها برضد عثمانی نداشت. در نتیجه، دامنه آمدورفت هیئت‌های سیاسی و تجاری هم کاهش پیدا کرد؛ و این امر، خود به کاهش سطح بازرگانی خارجی، به‌ویژه از مسیر خلیج فارس، منتهی شد و رقابت‌های بعدی کمپانی‌ها با یکدیگر نیز به خروج تدریجی آنان از این منطقه و تنزل کلی تجارت انجامید.

نتیجه‌گیری

با تحلیل وقایع عصر شاه‌صفی می‌توان نتیجه گرفت که در ایام حاکمیت شاه‌صفی، شکوفایی و رونق اقتصادی ایران که بر اثر اصلاحات شاه‌عباس و اقدامات او در

توسعه تجارت پدید آمده بود، سیر نزولی یافت. این کاهش اقتصادی، هم به مناسبات ارضی و نظام اقتصادی موجود عصر صفویه که در دوره شاه صفی نیز همچنان برقرار بود، ارتباط داشت و هم سیاست شاه صفی در اداره کشور در بروز آن مؤثر بود. تشدید سیاست تبدیل املاک ممالک به خاصه، تزلزل نظام تجاری ابریشم و نابسامانی وضعیت تجارت، کاهش مناسبات خارجی با اروپاییان، به ویژه پس از صلح ژهاب، عدم توجه کافی به نقش ارامنه در توسعه تجارت خارجی، رقابت کمپانی‌های اروپایی با یکدیگر و تسلط کمپانی هلندی بر تجارت ایران همراه با وضعیت کشاورزی و کاهش تولید و فشار مالیاتی بر مردم، از جمله عواملی است که در ضعف اقتصادی عصر شاه صفی تأثیر گذاشت و این موارد خود از پیامدهای زمامداری شاه صفی محسوب می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. به تعبیر اولناریوس، شاه صفی مصاحبت با زنان حرمسرا و تفریح و شکار را بر کندن کوه و تونل ترجیح می‌داد و بدین ترتیب، این نقشه و کار بزرگ، نیمه تمام باقی ماند و اقدامی برای ادامه آن صورت نگرفت. (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۳)
۲. در تذکره الملوک (ص ۱۲)، سی‌وسه کارگاه نوشته شده است که هر کدام کم‌وبیش حدود ۱۵۰ کارگر داشته‌اند.
۳. در باره برخی از این صنعتگران اروپایی در دربار صفوی، ر.ک: والسر، سیبلا شوستر، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان، ترجمه غلامرضا وره‌رام، صص ۶۶-۵۹ که بر اساس سفرنامه‌های اروپاییان: اولناریوس، هربرت، فیگوئروا، تاورنیه و دیگران ذکر کرده است.
۴. مقایسه شود با: عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۴.

۵. درباره شرح اعدام قزلی - ساعت ساز انگلیسی در خدمت شاه عباس - به دستور او، ←
اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۱؛ در باره دیتیش نیمان - نقاش در دربار شاه صفی - ← همان، ص
۸۰۲؛ و درباره کارگران خارجی در خدمت شاه سلیمان، ← سانسون، ۱۳۴۶: ۹۳
۶. برای متن کامل نامه و رونوشت عکسی آن، ← قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند
تاریخی، ۱۳۴۸: ۳۳-۳۴؛ بیانی، خانبابا، ۱۳۴۷: ۳، ش ۴، ص ۲۶۴-۲۲۳ و ش ۵، ص ۲۰۸-
۱۸۶؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۷۱-۷۲
۷. درباره معادن ایران، ← اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۳۳؛ کمپفر، ۱۳۶۵: ۱۱۷.
۸. توضیحی دیگر از این سیاح در همان اثر، ص ۷۰۲ آمده است.
۹. درباره مبلغ عایدات، ← کمپفر، ۱۳۶۵: ۹۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰؛ والسر، ۱۳۶۴: ۱۰۵؛ فرایر
(Fryer, John)، ۱۹۱۲: ج ۲، ص ۱۶۰.
۱۰. مقایسه شود با اولتاریوس، ۱۳۶۱: ۶۶۸؛ شاردن، ۱۳۴۵: ج ۸، ص ۲۹۳.
۱۱. در این باره، ← دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۴۶؛ کمپفر، ۱۳۶۵: ۸۸.
۱۲. در این باره، ← لمبتون، آ.ک.س، ۱۳۶۹: ۲۱۸-۲۱۵.
۱۳. درباره نفرات این ارتش و ترکیب آن، ← دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۵۴-۳۴۴.
۱۴. درباره وضعیت فارس پس از امامقلی خان، ← اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸-۱۴۶؛ ترکمان،
اسکندریبک و محمدیوسف مورخ، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۹۲ و ۲۹۵)؛
حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲ و ۲۴۷؛ شاملو، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۳.
۱۵. سخن شاردن در نوشته‌های جدید نیز راه یافته است، (← لمبتون، ۱۳۶۹: ۲۱۸-۲۱۷؛ سیوری،
۱۳۷۲: ۷۷-۷۸ و ۲۲۵ و ۲۲۷).
۱۶. در این باره، ← شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۴-۱۷۲ و ۱۹۴-۱۸۸.
۱۷. سخن شاردن در منابع دیگر نیز نقل شده است (لکهارت، ۱۳۶۸: مقدمه؛ لمبتون، ۱۳۶۹: ۲۱۹؛
سیوری، ۱۳۷۲: ۷۸؛ باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۶۹). شاردن، حکومت ناظران را زیان‌بخش‌ترین
امور کشور دانسته و معتقد است اینان بر اثر رشوه‌خواری تحمل‌ناپذیری که سیرشدنی نیست،
به‌مرور زمان کشور را به ویرانی می‌کشاند. وی می‌گوید: این ناظران، شغل خود را به زور
تقدیم هدایا به وزیران دولت و خواجگان و محبوبگان شاه و از آن میان به‌خصوص مادر شاه،

به‌چنگ می‌آورند؛ اما به هیچ وجه تعهدی ندارند که ارزش و احترام ایالت را بیش از گذشته نشان دهند. او شماره شاکیان از ناظران را در زمان خود بیش از ده هزار تن ذکر می‌کند که هفت تا هشت هزار تن از آنان برای احقاق حق خود به‌طور دائمی در دربار حضور دارند. (همان، ص ۱۸۹ و ۱۹۲).

۱۸. درباره این شورش، عوامل و پیامدهای آن، ← ثواقب، ۱۳۸۲.

۱۹. درباره شورش درویش‌رضا، ← اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۲-۱۱۷؛ ترکمان، اسکندریک و محمد یوسف مورخ، ۱۳۱۷: ۸۴-۸۳؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۰۴-۹۹؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۳.

۲۰. برای نمونه، در آغاز سلطنت شاه‌سلیمان که نیروهای قزاق در سواحل دریای خزر مستقر شدند، از مرکز بی‌درنگ حکامی برای گیلان و مازندران فرستادند و چون بیم خطر ترکان عثمانی و اوزبکان می‌رفت، حکامی برای آذربایجان و خراسان منصوب شد و حتی چون درباریان گمان کرده بودند سراسر کشور باید به حال دفاع درآید، حاکمی هم برای فارس تعیین کردند؛ اما چند سال بعد که آرامش عمومی برقرار شد، دوباره به سیاست دوره شاه‌صفی بازگشتند. (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۷۳)

۲۱. درباره ضعف و سستی روحیه جنگجویی در میان ایرانیان در اواخر صفویه، ← شاردن، ۱۳۴۵:

۲۰۶-۲۰۴ و ۲۱۶ (انحلال دسته توپچیان)، ۲۱۸-۲۱۷ و ۲۲۲ (حذف سپهسالار) و ۲۲۸-۲۲۵.

۲۲. این ۲۰ هزار عدل را بدون احتساب محصولات ابریشم گرجستان و سایر نقاط منظور کرده است و گوید از این مقدار، در حدود ۱۰۰۰ عدل در داخله مصرف می‌شود و بقیه با کشتی‌های اروپاییان، به‌ویژه انگلیسی‌ها و هلندی‌ها، به خارج صادر می‌شود.

۲۳. برای توضیحات افزون‌تر، ← تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۱۸؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۹۸؛

The Cambridge History of Iran, Vol. 6. PP. 478-490.

۲۴. درباره مداخله و شرکت شاه‌عباس در امور بازرگانی و منحصراً ساختن خرید و فروش بسیاری از کالاها و اجناس ایرانی و خارجی به خود، ← دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۶۹ و ۱۸۱؛ فلسفی، ۱۳۱۶: ۲۳۰-۲۲۷؛

Herbert, 1928:, PP. 144, 181.

۲۵. در میزان صادرات ابریشم، نه تنها ملاحظات سیاسی، بلکه آب و هوا و امراض نیز تأثیر می‌گذاشت. شاه‌صفی برای طفره‌رفتن از پذیرش قراردادی در سال ۱۶۳۱م، با اشاره به مرضی که موجب زیان کرم‌های ابریشم بود و اوضاع بد درختان توت، خود را معذور داشت. کمپانی‌های اروپایی ابتدا همگی تقریباً با دربار معامله می‌کردند. مذاکرات طولانی با کارگزاران و هدایایی که در موقع به‌خصوص باید می‌دادند، به‌طور طبیعی روی قیمت ابریشم تأثیر می‌گذاشت. (ر.ک):

The Cambridge History of Iran, Vol. 6, PP. 478-490.

۲۶. برای اطلاع از مشروح جریان شتادتلر، ← اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۶۵-۵۶۳.

۲۷. درباره روابط ایران و هلند، ← فلسفی، ۱۳۱۶: ۱۱۴-۹۲ و ۱۳۶۷: ج ۵، ص ۱۸۹۵-۱۸۷۱؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۲۷۳ به بعد و ۱۳۷۲: ۱۵۵-۱۱۳؛ فلور، ۱۳۵۶: ۱۷ به بعد؛ تاجبخش، ۱۳۷۲: ۱۲۳-۱۱۳ و ۱۹۵-۲۰۰؛

The Cambridge History of Iran, Chapter 7 and Chapter 8, PP. 446-456.

۲۸. برای تفصیل روابط ایران و انگلستان در دوره شاه‌عباس، ← فلسفی، ۱۳۶۷: ج ۴، ص ۱۶۲۳-۱۵۶۵.

۲۹. برای متن کامل این نامه‌ها و عکس آنها، ← قائم مقامی، ۱۳۴۸: ۳۳-۳۴؛ بیانی، ۱۳۴۷: س ۳،

ش ۳ و ۴؛ تاجبخش، ۱۳۷۲: ۷۰۰-۶۹۲؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۷۱-۷۲؛ فلسفی، ۱۳۱۶: ۱۵۵-۱۵۱.

۳۰. درباره هیئت هولشتاین و شرح کامل سفر آنها. ← اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۱۶۸-۹۷، ۳۸-۳۷

(مخالفت نماینده کمپانی هلند با هیئت) و صفحات دیگر؛ کردبچه، محمدحسین، مقدمه بر

سفرنامه اولتاریوس، ص ۲۴-۳؛ فلسفی، ۱۳۱۶: ۹۸-۹۵؛ والسر، ۱۳۶۴: ۸۹-۸۸؛ نوایی، ۱۳۷۲:

۱۸۱-۱۷۱ و ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۳۲۱-۳۱۱؛ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۱۲-۱۱۱.

۳۱. سیاحان اروپایی، از جمله تاورنیه، از هندیانی که در ایران به‌سر می‌بردند به‌عنوان «بانیان» یاد

کرده‌اند. بانیان به زبان سانسکریت، بانیک به معنی بازرگان است و با نیک‌نام یکی از قبایل هند

است. مورخان اروپایی این نام را غالباً بر بازرگانان بزرگ شهرهای باختری هند اطلاق

می‌کردند که با کاروان‌های پرکالا در داخل آسیا، از چین و ایران تا سرزمین روسیه پیش

می‌رفتند.

۳۲. برای توضیحی در این باره، ← فلسفی، ۱۳۵۳: ۱۴.

۳۳. برای تفصیل این درگیری، ← اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۴۶-۵۳۶
۳۴. درباره فساد و بدی وضع پول در اواخر صفویه، ← سانسون، ۱۳۴۶: ۱۹۱-۱۸۸.

کتابنامه

- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی. ۱۳۶۸. *خلاصه السیر*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی.
- اولتاریوس، آدم. ۱۳۶۹. *سفرنامه اولتاریوس*. ترجمه حسین کردبچه. ج ۲. تهران: کتاب برای همه.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. ۱۳۶۲. *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- بیانی، خانابا. ۱۳۴۷. «اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفوی»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال ۳، شماره ۴، ص ۲۶۴-۲۲۳ و شماره ۵، ص ۲۰۸-۱۸۶.
- پیگولوسکایا و دیگران. ۱۳۴۵. *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*. ترجمه کریم کشاورز. چاپ چهارم. تهران: انتشارات پیام.
- تاجبخش، احمد. ۱۳۷۴. *تاریخ صفویه*. شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- تاورنیه، ژان باتیست. ۱۳۶۹. *سفرنامه تاورنیه*. ترجمه ابوتراب نوری. چاپ چهارم. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- ترکمان، اسکندریک. ۱۳۱۷. *تاریخ عالم آرای عباسی*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: انتشارات امیرکبیر و کتابفروشی تأیید اصفهان.
- ترکمان، شهید به منشی، اسکندر بیک و محمدیوسف مورخ. ۱۳۱۷. *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*. تصحیح سهیل خوانساری. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- ثواقب، جهانبخش. پاییز و زمستان ۱۳۸۲. «زمینه‌ها و علل شکل‌گیری قیام غریب‌شاه گیلانی»، *مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات اصفهان*، شماره ۱۹-۱۸.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی. ۱۳۶۶. *از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی*. به اهتمام احسان اشراقی. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی.

حسینی قمی، قاضی احمد. ۱۳۵۹. خلاصه‌التواریخ. تصحیح احسان اشراقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دلاواله، پیتر. ۱۳۷۰. سفرنامه پیتر دلاواله. ترجمه شعاع‌الدین شفا. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سیوری، راجر. ۱۳۷۲. ایران عصر صفوی. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.

سانسون. ۱۳۴۶. سفرنامه سانسون. ترجمه تقی تفضلی. تهران: ابن سینا.

شاردن، ژان. ۱۳۴۵. سیاحتنامه شاردن. ترجمه محمدعباسی. ج ۴، ۵ و ۸. تهران: انتشارات امیرکبیر.

شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی. ۱۳۷۱. قصص الخاقانی. تصحیح حسن سادات‌ناصری. ج ۱. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

عیسوی، چارلز. ۱۳۶۹. تاریخ اقتصاد ایران. ترجمه یعقوب آژند. ج ۲. تهران: گستره.

فلسفی، نصرالله. ۱۳۱۶. تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، قسمت اول. تهران: چاپخانه ایران.

_____ . ۱۳۶۷. زندگانی شاه‌عباس اول. ج ۵. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی.

_____ . فروردین ۱۳۵۳. «تجارت ابریشم ایران در زمان شاه‌عباس اول»، وحید، نشریه دانش‌پژوهان ایران، دوره دوازدهم، شماره یک.

فلور، ویلم. ۱۳۵۶. اولین سفرای ایران و هلند. ترجمه داریوش مجلسی و ابوترابیان. تهران: کتابخانه طهوری.

قائم‌مقامی، جهانگیر. ۱۳۴۸. یکصدوپنجاه سند تاریخی از جلابریان تا پهلوی. تهران: چاپخانه ارتش.

قزوینی، ابوالحسن. ۱۳۶۷. فواید‌الصفویه؛ تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه. تصحیح، مقدمه و حواشی مریم میراحمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

کارری، جملی. ۱۳۴۸. سفرنامه کارری. ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. آذربایجان شرقی: اداره کل فرهنگ و هنر.

کمپفر، انگلبرت. ۱۳۶۵. *سفرنامه کمپفر*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: انتشارات خوارزمی.
لکه‌هارت، لارنس. ۱۳۶۸. *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*. تصحیح مصطفی قلی
عماد. چاپ سوم. تهران: انتشارات مروارید.

لمبتون، آن. ک. اس. ۱۳۶۳. *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*. ترجمه یعقوب آژند. تهران:
امیرکبیر.

_____ . ۱۳۶۹. *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. چاپ سوم. تهران: مرکز
انتشارات علمی و فرهنگی.

منشی، اسکندریک. ۱۳۷۷. *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح محمداسماعیل رضوانی. ج ۳. تهران:
دنیای کتاب.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. ۱۳۶۴. *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان
جنگ جهانی دوم*. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

میرزا سمیعا. ۱۳۶۸. *تذکره الملوک*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
مینورسکی، و. ۱۳۷۰. *سازمان اداری حکومت صفوی*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات
امیرکبیر.

نوابی، عبدالحسین. ۱۳۷۲. *روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی*. تهران: نشر ویسمن.

_____ . ۱۳۷۷. *ایران و جهان*. ج ۱. تهران: مؤسسه نشر هما.

_____ . ۱۳۶۰. *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ هـ. ق.* تهران:
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

والسر، سیببلا شوستر. ۱۳۶۴. *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*. ترجمه غلامرضا
ورهرام. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف. ۱۳۸۰. *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*. خلدبرین.
تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

Ferrier, R.W. 1973. "The Armenians and the East India Company in Persia in the Seventeenth and Early Eighteenth Century", In: *Economic History Review*, 2nd series, XXVI.

Fryer, John. 1912. *A New Account of East India and Persia Being Nine Year's Travels, 1672-1681*. Edited by William Crocke. Vol. 2. London: The Hakluyt Society.

_____. 1681. *Travels into Persia*. Vol. 2.

Herbert, Thomas. 1928. *Travels in Persia 1627-29*. London: Bread Way Travellers.

Steensgaard, Niels. 1973. *The Asian Trade Revolution of the Seventeenth Century*. Chicago and London: The University of Chicago Press.

The Cambridge History of Iran. 1980. Vol. 6. Edited by Peter Jackson and Laurence Lockhart. London: Cambridge University Press.

Wulff, Hans. 1960. *The Traditional Crafts of Persia*. Cambridge. Mass.